



امروز یا مولانا

از سر پرده قومی ارمقام صف‌فانده این پرده‌هاشان تا امام چشمشان طاقت ندارد برایش



یک خبر یک نگاه

تلاش داور گره‌ای برای حفظ حجاب کبندی کار ایرانی

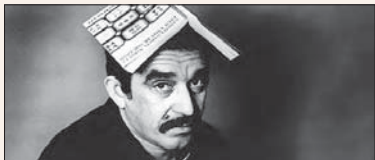
در بازی کبندی باسلون ایران مقلد هند، در یک صحنه هندی‌ها بازیکن ایران را از زمین بیرون انداختند این اتفاق باعث شد تا متعصبان باطنی ایرانی از سرش خارج شود...



برش

فکر می‌کرد تقصیر از دنیا نیست

کابریل گارسامار کز



دو باین حال هر چه کار می‌کردند و هر چه پول در می‌آوردند و به هر حلیه‌مستول می‌شدند و هر چه برای بهدست آوردن پول کافی زندگی، سکهارا این روز آن رومی کردند فرشتگان نگهبان آنان...



نامه‌های ناممکن و نامه‌های ممکن

بهر حال، نامه‌ها موجوداتی زنده هستند که در آدرس‌های پستی متوقف نمی‌شوند. به جاهای دیگر می‌روند و گاه سر مکان‌های بسیار در زمان‌های دور می‌توان آن را خواند...

حرف‌هایی دارند که بافت می‌آید. همیشه سطرهای گم‌گشته که با سبیدی بین سطرهای نوشته پرتک‌گم می‌شوند که با کمی دقت با بافت بسیار...

می‌باید در میان نامه‌هایی جست‌وجو کرد که برای هیچ‌کس نوشته می‌شوند و تازه با این حال، مجالیه شده‌وسر از فراموشی درمی‌آورد (من نیز از این دست نامه‌ها یاد داشته‌ام، نامه‌هایی که پس از نوشته شدن...



سلام همیشه نامه‌ها چیزهایی برای خواندن دارند برای عامه‌سرک کشیدن بر زندگی دیگران همیشه جاذبه داشته (این را می‌توان از فروش بالای نشریات زرد، حدیث نزدیک به یقین زده) اما نامه‌ها اغلب به این دلیل نیست که نوشته می‌شوند...



شاعر

قرنای



امروز به چی فکر می‌کنی

بیباید تعاریف صوتی خود را تصحیح کنیم

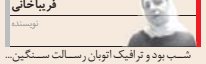
درعین حال این راه‌همی تویتم، گوئیتم که موسیقی سنتی در بطن جامعه ما همان «علم مردم» نافذ مخاطبان است...

داشته‌باشند، این حساب نمی‌توان گفت که موسیقی اصیل ایرانی مخاطب عام نواز همان‌طور که در اقوام ونواحی مختلف ایران شاخه‌های مختلف موسیقی...

در حوزه موسیقی که زمینه اصلی فعالیت من است، این روزها به وضع آریه انواع مختلف موسیقی و تأثیر آن بر زندگی آدمیان می‌اندیشم...



سایماک چاهانگیری «سازنده کتک‌ها» شاعران در اختیار دارند که ممکن است ساعت‌ها به این موسیقی‌ها با نغم و نشان گوش دهند...



فریبا خانی نویسنده شیب بود و ترفیق‌توانی رسالت سنگین...



آجیل شیرین

زن پیاده شد. تاکسی مسیر خود را از چهارراه پیدا کرد. دود ماشین‌ها و نورشان چشم آدم را می‌زد...

بودی، جواب دادم زنت مثل سنگ، پاچه منو گرفت. چرا اول قدر پاچه‌گیره!

فریبا خانی نویسنده شیب بود و ترفیق‌توانی رسالت سنگین...